

# فیلمنامه: هم چون سنگ زاویه



قسمت دوم

## پرویز زاهدی

روحی به راه شده‌اند و یکدیگر را صدا زده‌اند. نویسنده و سینماگر آنگاه به هم تصویر از طریقه‌ی کلمه تا به دوره‌های نخست حیات بشری می‌رسد. باید گفته باشم تا هنر سینما محملی برای بازگفت و نمایش خود پیدا کنند در شعرها و ادبیات فارسی و نقاشی جلوه می‌کرده است.

سینما رؤیاست و واقعاتی که در پرده‌های پوشیده‌تر درون ساخته می‌شود. آینه‌ای که در نوع آدمی تعبیه شده است گوی بلور است. چرخ می‌خورد. جایی زندگی را بار می‌نماید و جایی به هم در تنیده با این از عالم دیگر تصویر می‌گیرد. مکاشفات و مواهب درونی که در شعرها و ادبیات و نقاشی منعکس شده است ستمه‌ای از تشعشع غسی است. عجالتاً تا به آنجا نمی‌روم که بگویم حسن هستی را از خیال برداشته‌اند. خیال، خیال می‌آفریند تا به ما می‌رسد. ما خود که از خیال، جهان واقع را رنگ می‌دهیم و پرده می‌کشیم و هیشکی تازه می‌بخشیم. ادبیات گنجنامه‌ای به شمار می‌آید از آن سینما، بی‌وجود فون و رموز حالیه که از دیرباز بشر را تغذیه می‌کرده است. اگر کسی در آن طریقه عمل می‌کند باید نویسنده باشد. فصدم آن نیست که بگویم نویسندگان متن‌های ادبی را می‌تواند بنویسند و به قالب فیلمنامه در بیاورند. نه‌ای بسا سینماگری که بهتر دقایق و عوالم ادبی را درک کند. می‌خواهم ناگفته باشم آن که سرنوشت فلم دست او داده است و نه حربه بیانی دیگر، زاده مقدرات خفیه و آشکار ادبیات بوده است. شاید بی این که خود بداند، زسرا که از کودکی او را در مسیر آورده‌اند و قبل از این که خط بیاموزد و دانسی بیاندورده، نایب و ناب ادبی جهان را به نظاره می‌رفته است. کسی که می‌نویسد، راه می‌برد آب با او چگونه حرف می‌رود است، پرند چگونه و درخت چگونه نگاه او را به بالا می‌خوانده است. تصویرها که بر صفحه خاطر او نقش می‌یست. از زمره بازتابش فعل و انفعال عوامل و عناصر ادبی بوده است. چگونه می‌توان به این نکته راه برد؟ ادبیات چه می‌کند؟ نگارش تصویر چگونه صورت می‌گیرد؟ ادبیات که نهانی در سلسله پرتو می‌افکند و هر بار در فالی و قطعه‌ای خوش می‌نشیند اشخاص خود را چگونه انتخاب می‌کند؟ موهبتی است آیا؟ پیش از این می‌گفته‌اند شاعران پری زاده‌اند. می‌خواسته‌اند تا آن حاد را نامی داده باشند.

نویسندگان به همین نهج مبعوث می‌شوند. اگر سینماگر و نویسنده هر دو بر یک سفره می‌نشینند و دست به یک بشقاب می‌برند و لقمه تصویر برمی‌گیرند و دهن می‌گذارند پس باید آن که از معیار ادبیات و به قول مولوی از مرغزار روحانی برگزیده است تفاوتی با جفت خود داشته باشد. نویسنده به مناسبتی که

فیلمنامه را گفته بودم در زمینه‌ی ادبیات فراهم می‌آید، حیطه‌ی تصویر است. تصویر را برکه‌هایی بگیریم از گشت و واگشت‌های خیال که هر بار به کرشمه شکلی را بنا می‌گذارد. صورتی می‌پردازد. خیالی را که نویسندگان باز می‌سینند، گویی از جنس مهمی است شناور که وجهی ترجمانی از عالم محسوس دارد و وجهی انعکاسی از پرتوهای عوالم ملکوت. منطقه‌ای را که مستقل است. ماده نیست گفته‌اند ولی مقدار می‌پذیرد. همان شکلی را که پیش از این آمده بودم اجرا می‌کند. نویسندگان زندگی کرده‌اند و تجربه اندوخته‌اند و با مردم جامعه‌ی خود محسوس بوده‌اند. سینماگران می‌خواهند که این زندگی را به تصویر بیاورند. واقعیت هنری اما متفاوت از واقعیت زندگی است. زیبایی‌شناسی هر اثر هنری بالمآل سینمایی خاصه است.

یکی از آن رو که باید در وقتی فشرده و موجز یک برهه از عمر را نشان بدهی. این فشرده‌گی و ایجاز تریپتی می‌طلبد. هم این که از پیشینه‌ی خود سبق می‌برد و هم این که به زیبایی متفاوت از واقعیت زندگی تکلم می‌کند. به هوس باشیم که هر که بخواهد اثری خلق بکند خود را در سلسله آثاری قرار می‌دهد که پیش از او به عرصه اجرا درآمده است. بک زبان تعیین شده است و این زبان حکم می‌کند و می‌خواهد تا هر که در بی آن باز بیوند می‌خورد چون و چگونه گردش و افق‌گشایی مربوطه را مرعی بنماید. زیبایی‌شناسی واقعیت هنری گویی نسب از دو شهراده می‌برد. نوآوری و ست شکنی و انحاز زبانی دیگرسان در متن آن سلسله باز می‌آفریند که پیش از آن نسخه‌ی زمیه و راهنا را طومار گشوده است.

نویسندگان بر اثر حوزه تعلق و اجرای ادبیات می‌روند و خیر از پهنه‌ای می‌دهند که در ریشه با سینما هم سختی دارد. آن ریشه را من خیال بسیاری گرفتم که در هر اثر هنری نفوذ به هم رسانده است و مایه می‌دهد. پس سینماگر و نویسنده یک خویشی و رشنگی ماهوی دارند. در ذات، هر دو سر وقت یک چشمه‌ی زاینده می‌روند و آب می‌نوشند، باز بر می‌دارند و تصویر می‌براکند. آنجا که به خلوت می‌شوند گویی از آسمانه‌ی یک تقدیر ستاره‌ی بخت خود را به کمک طلیعه‌اند. نویسندگان و سینماگران را در سراج بیابیم. آنجا که یک جام می‌توانند بنشینند و نه صدای هم آهنگ قلب خود گوش بدهند. منظر گشایی آن دو، در یک افلم روس آکنده از دقتیه‌ی رؤیا رخ می‌نماید. اینجا در عالم محسوس همین جهان واقع آنها زندگی را دیده‌اند. هر کدام از طریقه‌ای بر حسب مقتضیات عصری و قومی و لایه‌بندی اجتماعی و وجوه معیزه فکری و

باز خوانده می‌شوند که کمینی و جهتی و در جستی از حضور را در یکدیگر سراع گرفته باشند. این از شخص آنها، اما سینما نازه است و از راه رسیده است. خلاف ادبیات که دیرینه است و بار خاطرهای سنگین و دراز دامن را در محفظه‌ی ذهن دارد.

آیا نویسندگان که ادبیات را بر ذمه گرفته‌اند تا راه سپارند در عواملی سیر می‌کنند و خط خوانده‌اند که ایشان را آموخته آن لسان دیرمان کرده است؟ دقیق بشویم. سینماگران هم کتاب می‌خوانند و اندیشه می‌ورزند و با خاطره دم می‌زنند اما از آن رو که تصویر تا خواهد از ادبیات به سینما منزل عوض کند باید به واسطه نویسندگان صورت تازه بگیرد. این خود نکته‌ای است که سابقه‌ی پیش از این آمد دنباله‌ی سطرهای شعر و روایت را بی‌واسطه می‌سپرد. از این رو

**سینما رویاست و واقعیاتی که در پرده‌های پوشیده‌تر درون ساخته می‌شود. آینه‌ای که در نوع آدمی تعبیه شده است گوی بلور است. چرخ می‌خورد. جایی زندگی را باز می‌تاباند و جایی به هم در تنیده با این از عالم دیگر تصویر می‌گیرد.**



فرهنگ مادی و کلافه‌ی بی‌قرار خاطره را در بر تو خود می‌گیرد و به روشنی می‌آورد. نویسندگان و شاعران میانجی این گشت و گذار هستند. در نهضت جان به وعده‌گاه زمان می‌روند که در دوران خود امروز را از گذشته لبریز می‌کنند. حال گویی که گردابی بوده باشد دائم یک آب را حول محوری تا به اعصاب چرخ می‌دهد. شعری یا حکایتی که امروز از ضمیری برجوشیده باشد در لایه‌های مخفی‌تر، خاطره‌ای در گذشته را احیاء می‌کند. قهرمانی که در زمان و مکان امروز بر اثر خدشه و بحرانی سرگشته به جستجوی آشیانه و آرام می‌رود، اگر به تمامی خود را دور برند و از ریشه تا به برگ نمود پیدا نکند اسطوره می‌شود. بگ نوع را به نمایش می‌گذارد. گویی به هر زمانی او حضور داشته است.

آیا من در اینجا بر آن بوده‌ام که مساعدت نویسندگان و سینماگران را یک اتفاق بدانم؟ نه زعم خود کوشیده‌ام تا شرح بدهم چگونه این دو را به هم باز می‌توان رساند؟ یا خواسته‌ام بگویم فرهنگ ما بگ زبان و بره سینمایی را مکنون دارد که نویسندگان از آن خبر دارند و می‌توانند سینماگران را توجهی بدهند؟ شاید توفیق پیدا کرده باشم شاید که از رهگذار ادبیات نقی به سینما بزنم. سینما که خانه تصویر است و در سلسله می‌چند، چون رویاست چون واقعه که سابقه‌ای برانگیزاننده و هوشیارا در ادبیات دارد و آزمون بسیار در آینه گردانی طلعت آن ماه منیر کرده است. آنجا که خانه لایزال خیال بوده است و خوشه‌های مصور ساخته است و مأمن نمادها و اعیان نایب به شمار می‌رود. می‌توانیم سینما را به منزلگاه اولین خود پیوند بزنیم؟ به زمین ملکوت که جغرافیای معنوی ما آنجا واقع شده است؟ اگر باور بیاوریم که ارتفاع گرفتن در بازسپاری تصویرها را به یک معنا معراج دیده‌اند، سینما و ادبیات دست به دست هم می‌دهند و به طرفت دریافت هستی‌شناسی زاینده‌ای نایل می‌آیند. اینطور بینیم.

ثروت هنگفتی که سینما را غنی می‌تواند کرد در دسترس نویسندگان است. هر دو اشتراک لفظ و عمل در بهره‌برداری از واقعیات گذران زندگی دارند اما خیال، یکی را سوزان‌تر و کار آمدتر در مطن مخاطبه قرار می‌دهد. ادبیات خیالی را که در توجع زمان سبل به نسل انباشت کرده و گویی در رسته با تاریخ قدسی همزیایی دارد به نویسنده می‌سپارد تا او نیز سکه‌ی زمان خود را ضرب کند و به آیندگان برساند.

توجهی بدهم که ما عادت کرده‌ایم، ادبیات را در تاریخ ادبیات جستجو کنیم. مثل این که یک سطح صاف را در نظر بگیریم و شاعران و نویسندگان را دوره به دوره به نام بنویسیم و آثار ایشان را به نمونه بیاوریم. غافل که محتوای ادبیات به سطح در نمی‌گنجد. روح قومی یا خاطره جسمی چنان که در روانشناسی اعصاب آمده است، انوهمی مه‌آسای خیالی است که با پره‌های زمان باد می‌خورد و چرخ می‌زند و هر بار ساخت می‌گیرد و فقط لعابی از زمانه‌ی درگذار خود را بر می‌کشد و جا باز می‌کند. این ساخت همواره از اُتلاف خطوط مشخص و پایداری شکل می‌گیرد که چگونگی و کیفیت حضور قوم را شامل می‌شود. خود آینه‌ای است که ساختی دیگر را باز می‌تاباند. به عبارتی کرشمه‌ی خیالی است که در ماوراء حیران دارد. در منطقه‌ای که اعیان نایب یا طابع نام منزل گرفته‌اند. زمین ملکوت که نمادها و مثال‌ها را دمدم به این آینه‌ی خاکدان می‌تاباند. از فرهنگ خودمان حرف می‌زنم که لامحاله سینمایی می‌کونم را در خود ذخیره دارد. ادبیات ما همین است و نوع و شیوه خاطره‌گزایی ما همان. در عمق، ما پیوند با مکانی داریم که شاعران و نویسندگان ما شیدا و نافذ با آن در تماس بوده‌اند. بی‌اشاره به آن حوزه‌ی شگرف خیال آفرین کجا می‌توانیم ادبیات را باز بشناسیم؟ هویت روایی ما جهتی به آن اقسام می‌رساند و جهتی به بستر امروز که زندگی می‌کنیم. زمان که نمی‌میرد. زنده است و از ارکان مقدم حیات‌ساز است. حال را رقم می‌زند که